



دانیل ر. فاس‌فلد
ترجمه: پیمان راستی

نگاهی به آموزه‌های اقتصادی کارل پولانی

بازار در پهنه تاریخ

باتکوین و توسعه اقتصادهای مدرن طی سده‌های گذشته، بازار به محور اصلی تخصیص منابع و کالاها تبدیل شد. از همین رو، بسیاری از منتقدان نظام جدید روش تخصیصی بازاری منابع را مورد سؤال قرار دادند. کوشش به ایجاد نظامی تبدیلی برای سرمایه‌داری، تأمل و تدبیر برای طرح شیوه‌ای دیگر را برای تخصیص منابع به همراه داشت. از این رو، تجربه انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و انقلاب‌های بعدی در کشورهای پیرامونی مبتنی بر استفاده از روش‌های برنامه‌ریزی برای تخصیص منابع بود. در عین حال، رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ در اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز موجبات دخالت دولت در اقتصاد، برای برون رفت از رکود را فراهم کرد. در دو دهه اخیر با شدت‌گیری روند جهانی شدن اقتصاد و کم‌رنگ‌تر شدن هر چه بیشتر جایگاه دولت‌های ملی، ظهور مجدد نولیبرالیسم و هم‌چنین با فروپاشی اردوگاه شرق، مدافعان اقتصاد بازار هر چه قدرتمندتر شده‌اند. با این حال، روش مطلوب تخصیص منابع و کالاها در اقتصاد از طریق برنامه، یا ترکیبی از بازار و برنامه (سرمایه‌داری مختلف، سوسیالیسم بازار، ...) هم‌چنان مورد توجه بسیاری از اقتصاددانان و منتقدان اجتماعی قرار دارد. از این رو، بر آن شدیم از این شماره نشریه بخش خاصی را به مباحثی اختصاص دهیم که به مکانیسم‌های بازار، برنامه‌ریزی و ارزیابی و نقد و کندوکاو در هر یک می‌پردازد. در این زمینه از دریافت مقالات و دیدگاه‌های صاحب‌نظران درباره چالش برنامه و بازار استقبال می‌کنیم. در این مقاله، آموزه‌های کارل پولانی (Karl Polanyi) در زمینه تاریخ اقتصادی، به اختصار توضیح داده می‌شود و ضمن مروری بر دلایل گذار از اقتصادهای قبیله‌ای به اقتصاد مبتنی بر بازار، دلایل تاریخی چیرگی اقتصاد بازار بر حیات اجتماعی، بررسی می‌شود. دانیل ر. فاس‌فلد، نویسنده مقاله، استاد بازنشسته اقتصاد در دانشگاه میشیگان آمریکاست. این مقاله در چهارمین کنفرانس بین‌المللی کارل پولانی در دانشگاه کنگردیا در مونترال کانادا (۱۱-۱۴ نوامبر ۱۹۹۲ میلادی) ارائه و در کتاب مجموعه مقالاتی درباره کارل پولانی، تحت سرپرستی انستیتو کارل پولانی دانشگاه کنگردیا منتشر گردید.

مادی، اجتماعی و روان‌شناختی مردم، به شمار می‌رفت. درون مایه اصلی تحول بزرگ (۱) (این مضمون که بخشی اعظم تاریخ، دربرگیرنده کوشش‌های مردمی است که عمدتاً در عملکرد دولت برای حمایت از آنها و نظم اجتماعی در مقابل آثار مخرب نیروهای بازار، تجلی می‌یابد)، شالوده استوار تاریخی به بحث‌های وی می‌داد.

پولانی با پژوهشی نظام‌مند در سرشت و ساختار نهادی زندگی اقتصادی در جامعه قبیله‌ای، بحث خود را شروع می‌کرد. نخستین موضوعی که بررسی می‌کرد، این بود که انگیزه تملک یعنی انگیزه فردی در دست‌یابی به مادیات، نیروی محرک زندگی اقتصادی در جوامع قبیله‌ای نبود. اقتصاد رسمی در نظریه اقتصادی مدرن، مبتنی بر فرض مال‌اندوزی فردی است، اما اقتصادهای جوامع قبیله‌ای، شالوده‌های دیگری داشت.

در این چارچوب بود که پولانی، مثلث مشهور شکل‌های ادغام اقتصادی خود را مطرح می‌کرد: رابطه متقابل، توزیع مجدد و مبادله. هر یک از این سه موضوع همراه با الگوی گسترده‌تری از سازمان‌دهی اجتماعی است. رابطه متقابل با ثنویت، توزیع مجدد با مرکزیت و مبادله بازار با فردگرایی

کارل پولانی هیچ‌گاه رساله منظمی درباره تاریخ اقتصاد منتشر نساخت. با وجود این، در کتاب «معاش بشر» که به کوشش هری پیرشن (Harry Pearson) ویراسته و در سال ۱۹۷۷، چند سالی پس از مرگ پولانی منتشر شد، برخی از آثار پراکنده وی در این زمینه گردآوری شده است. به هر تقدیر، پولانی از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۳، استاد تاریخ عمومی اقتصاد در دانشگاه کلمبیا بود و دانشجویان را برای اخذ درجه دکترا در این رشته آماده می‌ساخت.

در نخستین سال تدریس او به سال ۱۹۴۷، من یکی از ۱۵۰ دانشجوی وی بودم؛ دانشجویی تازه از جنگ دوم جهانی برگشته و در اشنیاق آن که دلایل آشوب سال‌های گذشته را در یابد و پی ببرد که چه گونه می‌توان دنیایی بهتر را بی‌افکند. تاریخ عمومی اقتصاد پولانی مستقیماً پاسخگویی چنین غلابی بود. او در جلسات تدریس، توسعه نهاد‌های اقتصادی را از ساده‌ترین شکل‌های حیات اقتصادی تا اقتصاد پیچیده و مدرن بازار، ترسیم می‌کرد. اما این جلسات چیزی بیش از تاریخ عمومی اقتصاد نبود. تعالیم وی، حمله‌ای بنیادین به اقتصاد بازار، به مثابه ابزاری اساساً ناقص در سازمان‌دهی حیات اقتصادی و تأمین نیازهای

ذره‌ای، دو مورد نخست، مشخصه‌های جامعهٔ قبیله‌ای است، در حالی که تنها با رشد سرمایه‌داری در دوران مدرن بود که رابطهٔ سوم، رفته‌رفته بر حیات اقتصادی چیره شد.

در اقتصادهای قبیله‌ای، انگیزه‌هایی که در پس رابطه متقابل و توزیع مجدد وجود داشت، عمدتاً در حفظ نظم اجتماعی متمرکز می‌شد. استمرار تفویض رسته‌های خورشیاوندی، دوستی و مودت، همکاری قبیله و سایر ارتباطات اجتماعی که در بطن آن‌ها، فعالیت اقتصادی معنا می‌یافت. کالاها در چارچوبی از ساختار نهادی، تولید و مصرف می‌شد این چارچوب ارائه‌دهایا و گردش کالاها از مقام یا ساخت مرکزی به بخش‌های دیگر اقتصاد قبیله‌ای و نیز از این بخش‌ها به مقام یا ساخت مرکزی را کانالیزه می‌کرد. برخلاف تخصیص مبتنی بر نیروهای غیرفردی بازار در اقتصاد مدرن، در جوامع قبیله‌ای، تخصیص منابع، از جمله کار انسان، در نهادهای اجتماعی و روابط اجتماعی جای می‌گرفت.

این نخستین شناخت مهمی است که از سخنان بولانی حاصل می‌شد: این واقعیت که حیات اقتصادی، در صورتی که مبتنی بر بازار نباشد، در نهادهای اجتماعی‌ای جای می‌گیرد که به انگیزه‌ها و ارزش‌هایی متفاوت با آن چه در اقتصاد بازار وجود دارد، می‌انجامد. ساختار نهادی، به مفهومی، خاستگاه ارزش‌های سیستم اجتماعی است. هم‌چنان که جوانان، آموزش و هویت اجتماعی می‌یابند تا جایگاه خود را در نظام اجتماعی به دست آورند، می‌آموزند که از ضوابط اخلاقی و ارزش‌های اخلاقی موجود در ساختار نهادی، پیروی کنند. کالاها دارای «ارزش» اند، نه به خاطر این که در بازار قیمت‌گذاری می‌شوند، بلکه از این لحاظ که بخشی از شبکهٔ ارتباطات اجتماعی و خورشیاوندی هستند. مشاغل دارای «ارزش» اند، نه به دلیل پاداش مادی‌شان، بلکه به خاطر جایگاه‌شان در ساختار نهادی و سیستم اجتماعی و احترامی که ایجاد می‌کنند. بولانی به روشنی نظام ارزش جوامع غیربازاری را از ارزش‌های مادی و مالی اقتصادهای مبتنی بر بازار، تفکیک کرد.

کارل بولانی به تفکیک اقتصاد معاش و اقتصاد جایگاه اجتماعی در جوامع قبیله‌ای که وی شبه اقتصاد می‌نامید، نیز توجه کرد. جایگاه اجتماعی و پرستیژ، از جمله مواردی است که اغلب فرزندان رؤسا، رؤسای فرعی و یا خانواده‌های رهبری به ارث برده بودند. دیگران می‌توانستند وجههٔ اجتماعی، پرستیژ و احترام را با مشارکت در کارکرد نهادهای اجتماعی کسب کنند. تولید کالاها (معیشتی (غذا، پوشاک و سرپناه) در ساختارهای نهادی مختلفی انجام می‌شد و به رغم این که نظام اجتماعی به شدت فشربندی شده بود، می‌توانست به همان شدت هم برابری طلبانه باشد. این دومین شناخت بزرگ بود. کمیابی و فراوانی، مربوط به رابطهٔ نهادی معیشت و جایگاه اجتماعی بود. مصرف کالاها (معیشتی) با توانایی فیزیکی مردم در استفاده و جذب آن‌ها محدود می‌شد. بولانی از واژگان مطلوبیت نهایی (۲) استفاده نمی‌کرد، اما به ازای واحدهای اضافی، از ارضای کاسته و بر اشباع مصرف افزوده می‌شد. البته جایگاه اجتماعی، محدودیت فیزیکی ندارد، زیرا وابسته به موقعیت فرد نسبت به دیگران است. یک فرد می‌تواند همواره شکاف

میان خود و دیگری را که در سطوح پایین‌تر اجتماعی قرار دارند، افزایش دهد یا از آن بکاهد. حتی شاید بتواند از آنانی که در سطوح بالاتر هستند، پیشی بگیرد. به خاطر سرشت نسبی بشر، تمایل وی به جایگاه اجتماعی، نامحدود و ارضاناشدنی است. در جوامع قبیله‌ای، جدایی کامل یا ناقص معاش از جایگاه اجتماعی، وفور کالاهای مصرفی و در کنار آن یک الگوی نسبتاً برابری طلبانهٔ توزیع را امکان‌پذیر می‌کرد.

اما در اقتصاد مدرن بازار، جایگاه اجتماعی، وابسته به میزان موفقیت در بازار و انباشت ثروت توسط فرد، به عنوان شاخص این موفقیت است. کالاهای مصرفی، ویژگی‌های پرستیژ و جایگاه اجتماعی را می‌یابند و بخشی از انگیزهٔ کسب پرستیژ می‌شوند. از آن جا که این انگیزه ارضای نمی‌شود، هیچ‌کس هرگز نمی‌تواند به قدر کافی انباشت کند. کالاهای مصرفی (خوراک، پوشاک و سرپناه) نسبت به تقاضای سیری‌ناپذیر برای آن‌ها، کمیاب می‌شوند. بولانی با این روش استدلال قادر بود نشان دهد که دو فرض از مفروضات اصلی اقتصاد مدرن یعنی فرض کمیابی و الگوی رفتاری مال‌اندوزانه، در سرشت بشری نیست، بلکه ناشی از روش‌هایی است که براساس آنها، فعالیت اقتصادی، نهادی شده است.

این سومین شناخت بزرگ بود. جهان می‌تواند دیگرگون شود. ما ناگزیر از آن نیستیم که به خاطر نظم طبیعت یا سرشت انسان در جهانی از کمیابی و جامعه‌ای مال‌اندوز و مادی زندگی کنیم. این‌ها شرایطی است که ساختار سازمان‌دهی اجتماعی و مسیر تاریخی توسعهٔ آن، پدید آورده‌اند.

بولانی اتکای بسیار به تفسیر ریچارد ترن‌والد (Richard Thurnwald) از توسعهٔ نهادهای اقتصادی از اقتصادهای مبتنی بر شکار و گردآوری به امپراتوری‌های کهن داشت. در این جا، نه به جزئیات، بلکه به چند موضوع اشاره می‌کنم که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. از روابط اقتصادی عمدتاً مبتنی بر رابطهٔ متقابل در اقتصادهای شکار و گردآوری محصول تا روابط عمدتاً توزیع مجددگرای امپراتوری کهن، مسیر مستمیری از توسعه وجود داشت. برای مثال، شکارچیان مرد می‌توانستند رؤسای قبایل باشند و زنان هم‌چنان به گردآوری محصول ادامه دهند یا باغبانی، می‌توانست خارج از حوزهٔ گردآوری محصول توسعه یابد. تنوع گسترده‌ای از این آمیزه‌ها امکان‌پذیر بود.

براساس نظریهٔ بولانی، توسعهٔ اصلی، غلبهٔ رمه‌داران چادرنشین بر باغ‌داران بود. توسعه‌ای که با آمیختن نیروی حیوانات با فن‌آوری باغبانی، کشاورزی شخمی را امکان‌پذیر کرد. این تحولات باعث شد که جوامع توزیع مجددگرایی که در آن‌ها مازاد اقتصادی ایجاد شده در کشاورزی را اشراف از کشاورزان وابسته اخذ می‌کردند، فشربندی شود. این مازاد، شالودهٔ یک بخش تجاری - شهری را تشکیل داد که عمدتاً مبتنی بر تجارت کالاهای تجملی برای اشراف بود. در این تمدن‌های اولیه، ضرباهنگی تاریخی توسعه یافت و تمرکز قدرت، سلسله‌های پادشاهی را به همراه آورد، اما آن‌ها تمایل به از هم‌پاشیدگی داشتند و قدرت در میان لُردهای محلی تمرکززدایی می‌شد که تحت

رهبر یا سلسله دیگری، تنها ساختار مجدد می‌یافتند. از امپراتوری تا فنودالیسم و از فنودالیسم تا امپراتوری، چرخه‌ای تاریخی بود. اما ساختار سیاسی هر چه بود، بر یک مازاد اقتصادی تکیه داشت که اشراف از رعایای وابسته اخذ می‌کردند و از مراکز شهری فعال در تجارت کالاها، تجملی که در فواصل دور قرار داشتند، حمایت می‌کردند. این اقتصاد کل دنیای متمدن بود که با گونه‌های مختلفی از اروپای غربی تا مدیترانه و جنوب آسیا تا شرق آسیا و ژاپن، تا سده پانزدهم گسترش می‌یافت.

اما در این زمان، توسعه متوقف شد. به جز اروپای غربی، هیچ نیروی شالوده‌ای در اقتصاد و سیاست وجود نداشت که باعث شود اقتصاد مبتنی بر بازار در مراکز شهری، جایگزین ساختار باز توزیع‌گرای پرداخت‌های زارعان به اشراف و عنصر مسلط نظم اجتماعی شود. اما این دگرگونی، بازتاب یک فرایند ساده تحول طبیعی نبود.

ادغام اقتصادهای اروپای غربی حول شبکه بازار، توسعه‌ای بسیار پیچیده است. از یک جنبه، فنودالیسم اروپای غربی متفاوت با این نظام در تمدن‌های شرق بود: حلقه‌های خویشاوندی، عنصر بی‌اهمیتی در ساختار اجتماعی محسوب می‌شد. طی مهاجرت‌های بزرگ قبیله‌ای در اواخر دوره روم قدیم، پیمان‌های وفاداری دیگری جانشین حلقه‌های خویشاوندی شد. این امر در تمدن‌های شرق که در آن‌ها خویشاوندی، کلان و قبیله عناصر لاینجزای قدرتمندی باقی ماندند، رخ نداد. در اروپای غربی، هم‌چنان که حلقه‌های فنودالی تضعیف و ناپدید می‌شد، مقاومت چندان در مقابل چیرگی نیروهای بازار وجود نداشت.

پولانی در بحث خویش بر همه شالوده‌های رشد سرمایه‌داری دست گذاشت: رنسانس و نهضت اصلاح مذهب، دگرگونی‌هایی در نظام فرهنگی ارزش‌ها پدید آورد و به مال‌اندوزی، اعتبار اخلاقی بخشید. روش‌های جدید جنگ‌افروزی، اروپاییان را قادر کرد که در طول جنگ‌های صلیبی و پس از آن، کنترل مراکز تجاری شرق مدیترانه را به دست آورند. ائتلاف سیاسی و اقتصادی پادشاهان، بازرگانان و دهقانان بر علیه اشراف تا حدود زیادی با سودهای حاصل از تجارت شرق، از نظر مالی تأمین می‌شد و سیاست‌های ملی برای پیشبرد تجارت، بازرگانی و اکتشاف به دنبال منفعت بازرگانی و درآمد پادشاهان بود.

در سرتاسر این بحث، عملکرد دولت برای شکستن موانع فنودالی، وزنی همانند نیروهای بازار داشت. در این جا درون مایه‌ای دوگانه وجود دارد: عملکرد دولت در جهت رشد نیروهای بازار بود و توسعه اقتصاد بازار، خود به ناپودی نهادهای اقتصادی و سیاسی فنودالی کمک می‌کرد. رشد نیروهای بازار از بسیاری جنبه‌ها یک توسعه انقلابی «ساختگی» بود که از انگیزه‌های زیاده‌طلبی و قدرت سرچشمه می‌گرفت. این پنجمین شناخت بزرگ بود.

عنصر اصلی رشد سرمایه‌داری، تحول زمین، کار و سرمایه به کالاها، بازار بود. زمین عمدتاً بر اثر عملکرد دولت در طی انقلاب کشاورزی، از محدودیت‌های فنودالی رها شد. سرمایه ایجاد شده با سودهای تجاری و فتوحات نظامی به مراکز تجاری اروپا حرکت کرد و در مصارفی تخصیص یافت که مزایای بالقوه تحمیل می‌کرد. بازار کار،

آخرین مورد از این سه عامل اصلی تولید است که تا اواخر سده نوزدهم در اروپا کاملاً به بلوغ نرسیده بود. اما با انقلاب کشاورزی که به زمین نیرو بخشید تا امکانات رشد وسیع جمعیت را فراهم کند، کارگران جایی به جز بازار در حال رشد کار نداشتند.

با این همه، همان‌گونه که پولانی تأکید می‌کرد، زمین، کار و سرمایه سه جزء اصلی سازنده جامعه هستند و برای معاش مردم و کارکرد خانواده، جامعه و نظم اجتماعی ضرورت داشتند. وقتی این سه عنصر تبدیل به کالا (یا به اصطلاح پولانی، شبه کالا) شدند، کل نظام اجتماعی از جمله افراد، خانواده و اجتماع، ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای اخلاقی، در تابعیت نیروهای بازار قرار گرفت. اقتصاد مبتنی بر بازار تبدیل به جامعه مبتنی بر بازار شد. این آخرین شناخت بزرگ بود.

در این جا بود که سخنان پولانی درباره تاریخ اقتصادی پایان می‌یافت. بشریت از جامعه به اقتصاد، از شکار و گردآوری به تجارت و صنعت، از پیوندهای اجتماعی، کنش‌های رابطه متقابل و توزیع مجدد به فردگرایی و مادیت نیروهای بازار، گذار کرده است. در این گذار، افزایش چشمگیری در ثروت مادی وجود داشت، اما این افزایش مبتنی بر یک معامله فاستی (۳) بود. بازار، مجموعه‌ای از انگیزش‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی را به همراه داشت که جانشین خویشاوندی، دوستی و اجتماعی شد که خود از آن آغاز شده بود.

تاریخ اقتصادی پولانی، پرسش‌های عمیقی درباره سرشت جامعه مدرن و شرایط نوع انسان مطرح می‌کرد. این درس‌ها هم به فلسفه عدم مداخله دولت و هم به عقلانیت آن حمله می‌کرد. سخنان وی توجیهی برای مداخله دولت در امور اقتصادی، برای حمایت از جامعه در برابر آثار مخرب بازار و برای یک توزیع عادلانه‌تر و آگاهانه اجتماعی درآمد، ثروت و قدرت بود. در واقع سخنان وی نگرشی رادیکال بر گذشته و حال به شمار می‌رود. ●

پی‌نوشت‌ها:

● مشخصات مأخذ اصلی:

Fusfeld, Daniel R. The Market in History, Monthly Review, May 1993.

۱ - اشاره به مجموعه تدابیر و سیاست‌هایی است که پس از رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ میلادی به پیروی از آموزه‌های کینز، اقتصاددان بزرگ نیمه اول سده بیستم، اتخاذ شد. در این سیاست‌ها، سرمایه‌گذاری‌های بخش عمومی برای ایجاد اشتغال و نیز مداخله دولت در اقتصاد برای سامان بخشیدن به سازوکار بازار، نقش کلیدی را ایفا می‌کرد.

۲ - منظور واژگان مورد استفاده اقتصاددانان مارژینالیست در تبیین نظریه مصرف است. مارژینالیست‌ها معتقد بودند که به ازای افزوده شدن واحدهایی از مصرف یک کالای خاص، از مطلوبیت نهایی آن کاسته می‌شود.

۳ - معامله فاستی، اشاره‌ای است نمادین به نمایشنامه فاست اثر گوته، قهرمان این اثر به ازای لذت‌ها و قدرت دنیوی، روح خود را به اهریمن فروخت.